

به سر برد و، در ۵۶۸ ق، در همان جا درگذشت. ظاهراً او را در همان محل دفن کردند و مقبره‌ای نیز برای او بنا کردند که زیارتگاه مردم و محل طلب حاجت شد (حمدالله مستوفی، ص ۷۸۸).

## منابع:

- جامی، عبدالرحمان، نفحات الانس، به کوشش محمود عابدی، تهران، ۱۳۷۰ ش.  
حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، به کوشش ادوارد براون، کمبریج، ۱۳۲۸ ق/۱۹۱۰.  
خوارزمی، حسین، جواهر الاسرار، به کوشش محمدجواد شریعت، اصفهان، مشعل.  
شبه‌ستری، محمود، «سعادت نامه»، مجموعه آثار، به کوشش صمد موحد، تهران، ۱۳۶۵ ش.  
صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، فردوس، ج ۲، ۱۳۶۶ ش.  
نوریخس، محمد، «سلسله‌الاولیا»، جشن نامه هانری کربن، به کوشش سیدحسین نصر، تهران، ۱۳۵۶ ش.

بابا فرج تبریزی، صوفی و عارف سده ششم هجری است.

چون منسوب به محله گجیل تبریز بود، به گجیلی نیز شهرت داشت. وی فرزند بدل بن فرج بود. از وقایع زندگی او اطلاع دقیقی در دست نیست. دانسته‌های موجود نیز از مطالب روضات الجنان ابن کربلایی به دست آمده است.

بابا فرج راه، به سبب حالت جذبه‌ای که بر او غالب بود و معمولاً در گلخن حمامی در محله گجیل عزلت می‌گزید، از «اولیای اخفیا» و «شیخ واصل» خوانده‌اند (خوارزمی، ج ۱، ص ۱۱۴).

شیخ احمد مرشقی استاد و پیر او بود. عارف نامدار، شیخ نجم‌الدین کبری، از مریدان و تربیت‌یافتگان بابا فرج بود (صفا، ج ۲، ص ۱۰۱۳). درباره بابا فرج گفته‌اند که وی «پیر نظر» و «پیر تربیت» و «پیر خرقه» شیخ نجم‌الدین کبری است که هر سه را از او یافت (نوریخس، ص ۴۸؛ جامی، ص ۴۲۳).

بنابر برخی روایات، بابا فرج خود را از اولیای خاصه می‌دانست و دیدار شیخ نجم‌الدین و دیگران را با این شرط پذیرفت که طوری نزد او روند که گویی در پیشگاه خداوند حاضر می‌شوند (خوارزمی، ج ۱، ص ۱۱۵). آورده‌اند که در همین دیدار عظمت حق چنان در بابا فرج، که در حال مراقبه بود، تجلی کرد که جامه بر تنش دریده شد (همان‌جا؛ جامی، ص ۴۲۴). به نظر می‌رسد بابا فرج در همین ایام در خانقاه مقام گرفت و سپس به تربیت مریدان مشغول شد.

شیخ محمود شبستری برخی عقاید و سخنان بابا فرج درباره حدوث و قدم عالم و نفی «شر مطلق» و اعتقاد به وجود خیر در هر موجود و مراتب وجود را نقل کرده است (شبستری، ص ۱۹۸-۱۹۹، ۲۲۴). بابا فرج تا آخر عمر در خانقاه خویش در گجیل

B

MADDE YAYIMLANDIKTAN  
SONRA GELEN DOKÜMAN

20 Temmuz 2016

## Baal

**Baal** (*baʿl*) is the name of a pagan deity or idol that is mentioned in the Qurʾān in connection with the story of Elijah (Q 37:125). Elijah was sent by God to eradicate from amongst his people the worship of the idol Baal, and this brief allusion to Baal and its story in the Qurʾān was developed further in later traditions and literature. A few more details about the idol are presented in traditional reports: it was of gold, twenty cubits tall, and had four faces (al-Thaʿlabī, *al-Kāshf*, 8:159; al-Rāzī, 26:140), and it was crowned with hyacinths, pearls, and gems; it had four hundred keepers at its service ((ps.-)al-Khaṭīb al-Baghdādī, 223). Most Muslim reports connect the story of the idol and Elijah to Baalbek, as Muslim exegetes derive the name of that city from Baal (al-Rāzī, 26, 140–1).

Exegetes give several other interpretations of the name “Baal” mentioned in the Qurʾān. According to some Muslim traditions, Baal was originally, in addition to the idol, the name of a woman whom they worshipped as a deity (al-Ṭabarī, 23:92–3; al-Thaʿlabī, *Qisṣas*, 353); others take it to

mean *rabb* (master) in the (Semitic but non-Arabic) Yemeni language (e.g., al-Ṭabarī, 23:92; al-Majlisī, 13:392). In fact, the term (*baʿl*) appears in this (singular) form and in the plural (*buʿūla*) in some passages of the Qurʾān (Q 2:228; 4:128; 11:72; 24:71; 37:125) in the sense of “husband,” reflecting the original meaning of the term, “master.” The term is also attested in legal traditions in the sense of “unwatered land” or “unirrigated palm trees” (on all the meanings, see Badawi and Abdel Haleem, 103–4, and Brunschvig).

## BIBLIOGRAPHY

Elsadi M. Badawi and Muhammad Abdel Haleem, *Arabic-English dictionary of Qurʾanic usage* (Leiden 2008), 103–4; Robert Brunschvig, Baʿl, *EL2*; (ps.-)al-Khaṭīb al-Baghdādī, *Taʾrīkh al-anbiyāʾ*, ed. Āsiya Kulaybān ʿAlī al-Bārīh (Beirut 2004), 223–4; al-Majlisī, *Bihār al-anwār* (Beirut 1983), 12:289–90, 307–8; al-Maturīdī, *Taʾwīlāt ahl al-sunna*, ed. Faṭīma Yūsuf al-Khiyamī (Beirut 2004), 4:243; Fakhr al-Dīn al-Rāzī, *Tafsīr (Maḥāṣin al-ghayb)*, Beirut n.d.; al-Suyūṭī, *al-Durr al-manthūr fī l-tafsīr al-maʿthūr* (Beirut 1983), 7:119–20; al-Ṭabarī, *Jāmiʿ al-bayān ʿan taʾwīl āy al-Qurʾān* (Cairo 1968), 23:92–3; al-Ṭaraffī, *Qisṣas al-anbiyāʾ (The stories of the prophets by Ibn Muṭarrif al-Ṭaraffī)*, ed. Roberto Tottoli (Berlin 2003), 127–8 (Ar.), trans. as *Storie*

EI<sup>2</sup>, 2013/3, Leiden,

021528  
Baba Ferenc

BĀBĀ FARAJ

41

*dei profeti* (Genoa 1997), 236–8; al-Thaʿlabī, *Qisṣas al-anbiyāʾ* (Cairo 1954), 352–5, trans. William M. Brinner, *ʿArāʾis al-majālis fī qisṣas al-anbiyāʾ or Lives of the prophets* (Leiden 2002), 419–25; al-Thaʿlabī, *al-Kāshf wa-l-bayān*, ed. Abū Muḥammad b. ʿAshūr (Beirut 2002), 8:158–9; Brannon M. Wheeler, *Prophets in the Quran* (London and New York 2002), 244.

ROBERTO TOTTOLI

## Bābā Faraj

**Bābā Faraj** was a sixth/twelfth-century saint of Tabrīz who figures in some accounts of the early life and training of Najm al-Dīn Kubrā (d. 618/1221), the eminent Ṣūfī from Khwārazm. The earliest references to Bābā Faraj come from the first half of the eighth/fourteenth century. He is mentioned—in a work preserved in a large, recently discovered manuscript miscellany compiled in Tabrīz in the early 720s/1320s—as a local saint who was visited by Fakhr al-Dīn al-Rāzī (d. 606/1209), the celebrated theologian and philosopher, who wrote in Arabic. The account also has al-Rāzī visiting another local saint, Faqīh Zāhid, and cites the response given by Bābā Faraj, in the old dialect of Tabrīz, to a question posed by al-Rāzī. Slightly later, Bābā Faraj is mentioned in the *Taʾrīkh-i guzīda* (“Selected history,” c. 730/1330)—a compendium of Islamic history from the creation of the world until 729/1329) by the Persian historian, geographer, and epic poet Ḥamdallāh Mustawfī Qazvīnī—as a contemporary of Shaykh Faqīh Zāhid Tabrīzī, whose death is dated in this work to 592/1196. The brief account of Bābā Faraj, which says nothing of his life or associates, directly follows the equally brief account of Shaykh Imām Ḥafada (called Jaʿda in the Iranian edition) Tabrīzī; he

too is identified as a contemporary of Faqīh Zāhid, and both Bābā Faraj and Imām Ḥafada are said to have been buried in the Gajīl cemetery in Tabrīz. The *Saʿādat-nāma* (“Book of felicity”) of the Ṣūfī poet Maḥmūd Shabistārī (d. c. 740/1340) includes two anecdotes featuring Bābā Faraj, one of which recounts his response to a question posed by the same Imām Ḥafada; this figure is clearly identifiable with Imām Abū Maṣʿūr Muḥammad b. Asʿad b. Muḥammad al-ʿAṭṭārī al-Ṭūsī, known as Imām Ḥafada (d. 571/1174–5 or 573/1177–8), who is mentioned already by Ibn Khallikān (d. 681/1282) as a pupil of the famous Shāfiʿī jurist al-Baghawī (d. c. 516/1122) (known as Muḥyī l-Sunna), author of the *Sharḥ al-sunna* (“Commentary on the Sunna”) and the *Maṣābiḥ al-sunna* (“Lamps of the Sunna”) (*GAL* 1:447, *GALS* 1:620).

Imām Ḥafada also figures in the accounts linking Najm al-Dīn Kubrā with Bābā Faraj. The earliest such account appears in the *Jawāhir al-asrār* (“Jewels of the secrets”), a commentary on the first three volumes of Rūmī’s (d. 672/1273) *Mathnawī* written in about 833/1430 by Ḥusayn Khwārazmī (d. c. 839/1435–36), whose Ṣūfī *silsila* (spiritual genealogy) went back to Kubrā; a version based on this account was adapted by Jāmī (d. 897/1492), the Persian poet and hagiographer from Timurid Herat, without attribution, for his *Nafahāt al-uns* (“Breaths of fellowship”), and both accounts were cited—along with Shabistārī’s verse and additional material on Bābā Faraj—by Ḥafīz Ḥusayn Karbalāʾī (called Ibn Karbalāʾī), who also claimed an initiatic lineage going back to Kubrā, in his *Rawḍāt al-jinnān wa jannāt al-janān* (“Meadows of Paradise and gardens of the heart,” completed in 975/1567), a guide to the shrines

۳۷۹/۱: نوریخس، همانجا؛ جامی، ۴۲۳). عبدالعزیز هروی، صوفی برجسته نیز از همین دوره به خدمت بابا فرج پیوست و از مریدان خاص او شد (ابن کربلایی، ۳۷۷/۱). شیخ محمود شبستری برخی از عقاید و سخنان بابا فرج دربارهٔ حدوث و قدم عالم، و نفی «شر مطلق» و اعتقاد به وجود خیر در هر موجود و هر مرتبه از وجود را نقل کرده است (ص ۱۹۸-۱۹۹، ۲۲۴).

بابا فرج تا آخر عمر در خانقاه خویش به سر برد و چون درگذشت، او را در گجیل، شاید در همان خانقاه، دفن کردند. مقبرهٔ او که ظاهر آبنایی داشته، و در ۷۵۵ق/۱۳۵۴م ترمیم یا تجدید شده است، زیارتگاه مردم شد و بنا بر روایات مختلفی که روزهای شنبه یا دوشنبه را روز «وقفه» بابا دانسته‌اند، برای زیارت و طلب حاجت بر خاک او حاضر می‌شدند (حمدالله، ۷۸۸؛ ابن کربلایی، ۳۷۶/۱). ابن کربلایی که پدرش از خادمان مقبرهٔ او بوده، و به همین سبب بابا فرجی شهرت داشته، بابا فرج را صاحب کراماتی دانسته، و آورده که پس از مرگ نیز تصرفاتی در امور داشته است (۳۸۰/۱-۳۸۳).

مآخذ: ابن کربلایی، حافظ حسین، روضات الجنان، به کوشش جعفر سلطان القرایی، تهران، ۱۳۴۴ش؛ جامی، عبدالرحمان، نفحات الانس، به کوشش محمود عابدی، تهران، ۱۳۷۰ش؛ حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، به کوشش ادوارد براون، کمبریج، ۱۳۲۸ق/۱۹۱۰م؛ خوارزمی، حسین، جواهر الاسرار، به کوشش محمدجواد شریعت، اصفهان، مشعل؛ شبستری، محمود، «سعادت‌نامه»، مجموعه آثار، به کوشش صمد موحد، تهران، ۱۳۶۵ش؛ محمد بن منور، اسرار التوحید، به کوشش ذبیح‌الله صفا، تهران، ۱۳۳۲ش؛ نوریخس، محمد، «سلسله الاولیاء»، جشن‌نامهٔ هانزی کرین، به کوشش سیدحسین نصر، تهران، ۱۳۵۶ش.

### بابا فریدالدین گنج شکر، یا شکرگنج، از عارفان نامدار

قرن ۷ق/۱۳م در شبه قارهٔ هند. اصلاً وی مسعود نام داشت و در ۵۶۹ق/۱۱۷۴م در قصبهٔ کهتوال در حوالی ملتان چشم به جهان گشود (میرخورد، ۱۰۱). فرشته (۳۸۳/۲) و غلام سرور لاهوری (۳۰۴/۱) سالزاد او را ۵۸۴ق نوشته‌اند که این نظر با توجه به سالمرگ و سن او درست نمی‌نماید (نیز نک: محدث، ۶۰؛ هدایت، ۱۶۲).

گفته‌اند: فرخ‌شاه نیای بزرگ وی، زمانی حاکم کابل بود (میرخورد، ۶۸؛ فرشته، همانجا؛ غلام سرور، ۲۸۷/۱). مطابق بعضی روایات که افسانه‌آمیز می‌نماید فرخ‌شاه را از اعقاب ابراهیم ادهم، و از آن طریق منسوب به خلیفهٔ دوم دانسته، و به همین جهت بابا فرید را «فاروقی» هم خوانده‌اند (غلام سرور، همانجا؛ هدایت، ۱۶۱؛ آریا، ۱۱۳). آنچه مسلم است، اینکه جد شیخ فریدالدین به نام قاضی شعیب در اواخر قرن ۶ق، و به قولی در حملهٔ مغول همراه با خانوادهٔ خویش به لاهور آمد (هدایت، ۱۶۳) و قاضی قصبهٔ قسور شد، و پس از چندی به کهتوال رفت و در آنجا هم به قضا پرداخت (میرخورد، ۶۵؛ فرشته، همانجا). یکی از پسران او به نام جمال‌الدین، یا کمال‌الدین سلیمان در همانجا ازدواج کرد و صاحب ۳ پسر شد که فریدالدین مسعود شکر گنج دومی آنهاست (غلام سرور، فرشته، همانجاها).

بابا فرج تبریزی (د ۵۶۸ق/۱۱۷۳م)، فرزند بدل بن فرج، از صوفیان و مشایخ بزرگ سدهٔ ۶ق/۱۲م. او را گجیلی، منسوب به محلهٔ گجیل تبریز که خانقاه و مقبره‌اش هم در آنجا بود، نیز خوانده‌اند. از احوال او اطلاع دقیقی در دست نیست و آنچه می‌دانیم، غالباً مبتنی بر گزارش ابن کربلایی در روضات الجنان است که پدرش خادم آستانهٔ بابا فرج بوده است.

بابا فرج را به سبب حالت جذبه‌ای که بر او غلبه داشت و غالباً در گلخن حمامی در گجیل عزلت می‌گزید، از «اولیای اخفیا» و «شیخ واصل» و «مجدوب و محبوب حق» خوانده‌اند (ابن کربلایی، ۲۸۷/۱، ۳۷۶؛ خوارزمی، ۱۱۴/۱) و آورده‌اند که چنان در شهود حق مستغرق بود که هرگز «نظرش بر جهان نیفتاد» (شبستری، ۲۲۴). پیر طریقت او شیخ احمد مرشطی بود که خود از مریدان شیخ محمدسالم به شمار می‌رفت و شیخ محمد هم از مریدان شیخ جنید بغدادی بود. اما اگر سلسلهٔ طریقت بابا فرج به جنید برسد (ابن کربلایی، ۳۷۷/۱)، با توجه به سالمرگ جنید، باید در میانهٔ بیش از دو واسطه بوده باشد. از مشهورترین مریدان و تربیت یافتگان بابا فرج، عارف نامدار شیخ نجم‌الدین کبری است که هم از «نظر» و هم از «تربیت» بابا فرج برخوردار بوده، و به اشارت و ارشاد همو، به سیر آفاق و انفس پرداخته است (نوریخس، ۴۸؛ جامی، ۴۲۳؛ ابن کربلایی، ۳۷۸/۱-۳۷۹).

دربارهٔ نخستین دیدار شیخ نجم‌الدین و بابا فرج چند گزارش در دست است و حاصل همهٔ آن است که حضور ناگهانی بابا فرج، به حالت جذبه و سر و پا برهنه، در مجلس درس خواجه ابو منصور محمد بن اسعد طوسی، معروف به حفده که شیخ نجم‌الدین از جمله شاگردان او بود و گروهی از ائمه و مشایخ نیز حضور داشتند، استاد را از تدریس و شاگرد را از قرائت، بی‌آنکه خود علت را دریابند، بازداشت و زبانشان را بیست. آنگاه که بابا فرج برفت، از نام و احوالش جو یا شدند و به دیدارش شتافتند. شیخ نجم‌الدین از همین جا به خدمت بابا فرج درآمد و تربیت یافت. گفته‌اند که ابو منصور حفده نیز تحت تأثیر بابا فرج واقع شد و مرید او گردید (خوارزمی، ۱۱۴/۱-۱۱۵؛ جامی، ۴۲۳-۴۲۴؛ ابن کربلایی، ۲۸۷/۱). از همین روایات برمی‌آید که بابا فرج خود را از اولیای خاصه می‌دانسته، زیرا شیخ نجم‌الدین و ابو منصور حفده و دیگران را به شرطی پذیرفت که طوری نزد او روند که گویی در پیشگاه خداوند حاضر می‌شوند (خوارزمی، ۱۱۵/۱). آورده‌اند که در همین دیدار، عظمت حق چنان در او که در حال «مراقبه» بود، تجلی کرد که جامه بر تنش دریده شد (همانجا؛ جامی، ۴۲۴)، ولی ارتباط تسمیهٔ «فرجی» (بالا پوش) با این واقعه (ابن کربلایی، ۳۷۹/۱) درست نمی‌نماید (نک: محمد بن منور، ۱۵۹، ۲۲۷). به نظر می‌رسد که بابا فرج در همین ایام در خانقاه مقام گرفت و سپس به تربیت مریدان - که پیش از آن دل بدان نمی‌نهاد - مشغول شد.

دربارهٔ بابا فرج گفته‌اند که وی «پیرنظر» و «پیر تربیت» و «پیر خرقة» شیخ نجم‌الدین کبری است که هر ۳ را از او یافت (ابن کربلایی،

Sh./1961); Şafā, Dhabīh Allāh, *Tārīkh-i adabīyyāt dar Irān* (Tehran, 1366 Sh./1987); Şiddīq Ḥasan Khān, Muḥammad, *Shamʿ-i anjuman* (Bhopal, 1293/1876); al-Ṭūsī, Naşīr al-Dīn, 'Sayr wa sulūk', in *Majmūʿa-yi rasāʾil*, ed. Muḥammad Taqī Mudarrīs Raḍawī (Tehran, 1335 Sh./1956), pp. 36–56, English trans. Seyyed Jalāl Hosseini Badakhchani as *Contemplation and Action: The Spiritual Autobiography of a Muslim Scholar* (London, 1999); idem, *Sharḥ al-Ishārāt wa al-tanbīhāt*, ed. Sulaymān Dunyā (Cairo, 1971).

MORTEZA GHARAEI GARAKANI  
TR. FARZIN NEGAHBAN

Bābā Faraj Tabrīzī (d. 568/1172 or 1173), was the son of Badal b. Faraj and a prominent Sufi shaykh of the 6th/12th century. He is also called Gajīlī since his *khāniqāh* (Sufi lodge) and tomb were located in the Gajīl district of Tabrīz. The little extant information on his life is primarily based upon the account in *Rawḍāt al-jinnān* by Ibn Karbalāʾī, whose father was one of the caretakers of Bābā Faraj's tomb and was known as Bābā Farajī.

It is reported that he was oblivious to the world, on account of his vision of God (Shabistārī, 224). Bābā Faraj's state of divine rapture and his regular spiritual retreats in a secluded place in the precincts of the public bath in Gajīl, led to him being described as being among 'the hidden saints' (*awlīyā-yi akhfiyā*), 'the shaykh who has attained union' (*shaykh-i wāṣil*) and 'the one who is enraptured by God and beloved of God' (*majdhūb wa maḥbūb-i Ḥaqq*) (Ibn Karbalāʾī, 1/287, 376; Khwārazmī, 1/114). He was said to be a disciple of Shaykh Aḥmad al-Marshaṭī, who had been a disciple of Shaykh Muḥammad Sālim, in a chain of disciples leading to Junayd al-Baghdādī (Ibn Karbalāʾī, 1/377). His most distinguished disciple was the renowned Sufi Najm al-Dīn Kubrā, who received spiritual training and guidance from him (Nūrbakhsh, 48; Jāmī, 423; Ibn Karbalāʾī, 1/378–379).

There are various reports of the first meeting between Najm al-Dīn Kubrā (d. 618/1221) and Bābā Faraj: apparently Khwājah Abū Manşūr Muḥammad b. Asʿad

al-Ṭūsī (d. 571/1175), known as Ḥafada, was giving a lesson at which his pupil, Najm al-Dīn, and a number of shaykhs and religious elders were present. Bābā Faraj was said to have appeared suddenly, completely naked, having been overcome by a state of spiritual intoxication. All present were said to have been stunned into a state of respectful silence by the spiritual impact made by the state manifested by Bābā Faraj. Afterwards, those present made enquiries about Bābā Faraj and hastened to meet him. Najm al-Dīn Kubrā is said to have become one of his disciples shortly after this event; similarly, it is reported that Abū Manşūr Ḥafada was so inspired by Bābā Faraj that he sought guidance from him also (Khwārazmī, 1/114–115; Jāmī, 423–424; Ibn Karbalāʾī, 1/287). According to these same reports, Bābā Faraj is said to have accepted Najm al-Dīn, Abū Manşūr and others on condition that they should behave in his presence as if they were in the presence of God, thereby implying his elevated status as one of the special saints of God. It is reported that when this group came to meet him, Bābā Faraj was again overwhelmed by a state of profound contemplation (*murāqaba*), one of the effects of which was that his clothes were rent from him (Khwārazmī, 1/115; Jāmī, 424). However, it seems unlikely that there is any link between the name *farajī* (covering) and this incident (Ibn Karbalāʾī, 1/379; see Muḥammad b. Munawwar, 159, 227). Apparently it was during this period that Bābā Faraj established the *khāniqāh* and began offering instruction to disciples, something which he had previously been unwilling to do.

Bābā Faraj was known henceforth as the *pīr* or spiritual master of Najm al-Dīn Kubrā in respect of mystical doctrine (*nazar*), spiritual and moral discipline (*tarbiya*), and the imparting of the Sufi mantle (*khirqā*) (Ibn Karbalāʾī, 1/379; Nūrbakhsh, 48; Jāmī, 423). It is in the same period that the distinguished Sufi ʿAbd al-ʿAzīz Harawī also went to Bābā Faraj for spiritual guidance and became another of his special disciples (Ibn